

عشق و مناعت در شاهنامه

نگارش آقای رشید یاسمی

مقصود عشق بمعنی عام نیست که میل و اشتیاق مطلق باشد زیرا که در این صورت سرتاسر شاهکار جاوید فردوسی مظاهر گوناگون عشق محسوب میگردد و مجموع کتاب بنائی است ابدی بافتخار انواع عشق مطلق!

ازهر گوشه و هر صفحه شاهنامه بر تو آن شعله مقدس که عشق و اراده و همت و ثبات و اخلاص و طهارت از شراره‌های آن هستند آشکار است. عشق وطن - عشق نام نیک - عشق شاه پرستی - عشق پایان رسانیدن شاهنامه - عشق تاریخ نویسی - عشق پند دادن و ارشاد نمودن و غیر از اینها هزاران قسم مهر و شوق شور و هیجان از گفتار سخن‌سرای بزرگ ایران نمایان است. لکن مقصود ما عشق بمعنی اخص و متداول است. نظر با اشتغال فردوسی بسرودن داستانهای حماسی و بیان نبردهای ملی و اعمال پهلوانی علی الظاهر تصور میرود که استاد بزرگوار یا از بیان معاشقات و نمایش کیفیات عشق ورزی غافل بوده است یا طبعاً از ترسیم این قبیل احوال عاجز. ولی دقت و تفحص در آن کتاب بزرگ ما را با این جنبه از قوت طبع و لمعان هنر فردوسی نیز آشنا میکند و مسلم میشود که با وجود توجه تام بسرودن داستانهای جنگی و احوال رجال بزرگ قدیم از تشخیص لطایف احوال نفسانی و لمعات اطوار روحانی زنان غافل نبوده و مانند بهترین مطالعه کنندگان دفتر انفس و بزرگترین عامای روان شناس در تجسم کیفیات عشقی توفیق یافته است و با اینکه قصد اصلی او بیان اصناف عشق نبوده است تقریباً جمیع انواع این «آرزو» یا بقول افلاطون جنون الهی را در قسمتهای مختلف کتاب شرح داده است و جز عشق عرفانی یا افلاطونی که از شالوده وقایع کتاب خارج بوده باقی اقسامی را که علماء فنون روان شناسی برای عشق تعداد کرده اند صریحاً یا تلویحاً بیان کرده است. اطوار مختلفی که بیانات فردوسی در ذکر معاشقات بخود گرفته است نهایت غور او را در رموز معاشقه نشان میدهد: از پست‌ترین مراحل ظهور این میل که جذبۀ جنسی باشد و درجات ضعیف آن در نبات و مقامات قوی آن در حیوان مشهود است تا مراتب متوسط آن که برای غایتی خاص مثل بقای نسل و کسب شهرت و تحصیل مال و جاه و عظمت و شکوه باشد و تا مرتبۀ اعلای آن

که عشق برای معشوق و محبت برای خاطر محبوب است همه این مقامات با تنوعاتی که میتوان فرض کرد از حیث یک طرفی و دو طرفی بودن عشق از حیث دیدن و نادیدن معشوق از حیث شدت و ضعف تعلق و غیره باختصار یا بتفصیل در طی داستانهای شاهنامه مسطور است. زنان شاهنامه علاوه بر اینکه اغلب در هنگام لزوم از حیث قدرت ارادی و قوت بدنی و مهارت رزم آزمائی هر یک پهلوانی بزرگ هستند و بر مردان توانا غالب می آیند چنانکه از احوال کردیه و گرد آفرید و دختر مهرک نمایان است در حدود حالات زنانه خود نیز پهلوانانی ارجمند محسوب میشوند. مقصود فداکاری و ایثار و استقبال خطرهای عظیم است در راه معشوق چنانکه رودابه در عشق زال باید قهار خشمناک خود مقابله کرد و تهمینه دختر پادشاه سمنگان با وجود دشمن پادشاه زادگی و لزوم رعایت مقام پدر خود بی مقدمه نزد رستم رفته اظهار عشق نمود، و گلنار کنیزک اردوان در تهیه مقدمات فرار اردشیر و گریختن با او بسمت جنوب ایران از ناز و نعمت احترام دربار گذشته و خود را بخطر بیابان و کوهسار و جنگ و گرسنگی انداخت و کنیزک رومی که شاپور را از روم رها نید و با او بایران گریخت یا مالکه دختر عمه شاپور که قلعه طایر عرب را تسلیم سپاه ایران کرد یا منیژه دختر افراسیاب که در عشق بیژن از همه چیز گذشت و تن بگدائی و بی‌نوائی داد و چندتن دیگر از زنان شاهنامه همگی در طریق محبت خود را بیابانهای بزرگ و خطرهای عظیم انداخته اند و همین فداکاریها آنانرا در جنس خود از پهلوانان مقتدر قرار میدهد. معاشقاتی که در شاهنامه میان زال و رودابه و منیژه و بیژن و سودابه و سیاوش و گلنار و اردشیر و شیرین و خسرو و بهرام و دختران دهقانان و غیره اتفاق افتاده همه دارای رنگی خاص از دلیری و مردانگی است و در هیچ مورد ضعف و فتور و عجز و دیوانگی که در معاشقات عادی مشهود است دیده نمیشود. گوئی فردوسی پهلوانان خود را از مرد وزن چنان قوی و بزرگ میدانند که حتی قلب آنها را در برابر عشق هم سرفاکنده و ناتوان نمی کند. امواج عشق را نشان میدهد که بر مردی یازنی هجوم آورده است لکن آن غریق را همچنان قوتی می بخشد که بزور بازوی مردانگی یکان یکان امواج را باز پس زده و خود را بساحل نجات رسانیده و از وصال معشوق کامیاب میگردد.

رودابه دختر مهرباب کابلی چنان مستعد تعشق است که از شنیدن اوصاف مردانه زال هنوز نادیده فریفته و دل باخته او میشود چنانکه خود گوید

مرا مهر او دل بدیده گزید همی دوستی از شنیده گزید

درجه بی تابی او بجائی میرسد که چندتن از محارم خود را باشکر گاه زال فرستاد او را بقلعه میخواند و بی خبر از پدر شبی را با معشوق بروز میآورد. زال نیز از شنیدن اوصاف رودابه عاشق شده و درجه دل باختگی او کمتر از دختر مهرباب نیست. با وجود منع مهرباب و سام و مدتی انتظار اجازه از منوچهر شاه این دو عاشق با کمال قوت قلب ایستاده و اثری از ضعف و درماندگی و نومیدی ظاهر نمی کنند. زال از پدر خود و از شاه ایران اجازه می خواهد که با دختر دشمن ایران که هم خصم دین ایرانیان و هم از نژاد ضحاک است وصلت کند و شاه را باین امر که از محالات می نمود راضی می نماید. رودابه پدر خود را که بقتلش میان بسته است عاقبت راضی می کند که او را بزوال بدهد.

در این معاشقه که خود داستانی کامل است و چیزی از نشیب و فراز عشقبازی کم ندارد همه جا آثار متانت و مناعت و شرم و قوت قلب نمایان است.

مادر رستم و پدر رستم در نظر مصنف شاهنامه چنان عظمی دارند که هیچیک در برابر سلطان عشق حقیر و پست و خوار نمی شوند.

اما در داستان تهمنه دختر پادشاه سمنگان تعادل عاشق و معشوق بهم میخورد. یک طرف رستم است و طرف دیگر دختری از مردم توران که با وجود پادشاهزادگی فردوسی او را در برابر رستم چنان کوچک می بیند که حتی پهلوان بزرگ را یکبار هم اینقدر تنزل نمیدهد که او را قبلا به بیند و طرح عشقی بیندازد. خضوع تام و عجز کامل از جانب دختر است که در جواب رستم که علت ورود ناگهانی او را باطاق خود میپرسد

چنین داد یاسخ که تهمنه ام	تو گفتی که از غم بدو نیمه ام
بگردار افسانه از هر کسی	شنیدم همی داستانت بسی
که از دیو و شیرو پانگ و نهنگ	ترسی و هستی چنین نیز چنگ
بجستم همی گفت و یال و برت	بدین شهر کرد ایزد آبخورت
ترا ام کنون گر بخواهی مرا	نبیند همی مرغ و ماهی مرا
یکی آنکه از تو چنین گشته ام	خرد را ز بهر هوا گشته ام
دو دیگر که از تو مگر کردگار	نشانند یکی کودکم در کنار

رستم با وجود مستی خود و حسن بی مانند تهمین و نژاد عالی دختر پادشاه سمنگان:
مئات را از دست نداده مراسم زناشوئی را کاملاً رعایت میکند :

بفرمود تا موبدی پر هنر بیاید بخواهد ورا از پدر

همچنین در عشق منیژه و بیژن باینکه عاشق بهلوانی جوان از دلیران درجه دوم ایران است و معشوقه دختر پادشاهی بزرگ و نامدار چون افراسیاب که چند سال بر ایران هم فرمانروائی کرده است باز عجز و نیاز از جانب منیژه است زیرا که در چشم فردوسی هر چند عشق مراتب و طبقات و نژادها را یکسان میکند لکن باز يك بهلوان ایرانی را در برابر دختری تورانی خوار نمیسازد.

این ایستادگی در برابر عشق بهتر از همه جا در داستان سیاوش و سودابه نمایان است. زن کیکاوس چون از نژادها ماوران است طبعی پست و اژدها منش دارد مانند زلیخا در صدد فریفتن سیاوش بر میآید با وجود مقدمات و تدابیر کافی و آراستن بزنگاه و شبستان و اظهار عشق مفرط و واداشتن کیکاوس بفرستادن پسر خود به - حرم سرا باز سودابه موفق نمیشود که سیاوش با کسرشت را از مقام شامخ يك شاهزاده ایرانی فرود آورده و او را تابع هوای نفس کند. سیاوش یوسف وار دامن از دست سودابه میکشد و آتقدر در امتناع خود ایستادگی میکند که گذارش بر آتش می افتد و عاقبت در غربت و بدبختی در زیر خنجر افراسیاب جان می سپارد.

کتایون دختر قیصر روم در خواب گشتاسب را دیده و باو فریفته شده و چون رسم این است که دختران قیصر از میان رجالی که در روز معین دعوت میشوند هر کس را به پسندند میگزینند. کتایون گشتاسب را که بالباس مبدل در میان جماعت ایستاده می یابد و او را اختیار میکند. گشتاسب با وجود حسن و جاه و مال کتایون و بدبختی و غربت و فقر خود عزت نفس را از دست نداده و باو میگوید :

ز چندین سر و افسر نامدار	چرا کرد رایت مرا اختیار
غریبی همی برگزیدی که گنج	نیایی و با او بمانی برنج
از این سرفرازان همالی بجوی	که باشدت نزد پدر آبروی
کتایون بدو گفت ای بدگمان	مشو تیز باگردش آسمان
چو من با تو خرسند باشم به بخت	تو افسر چرا جوئی و تاج و تخت

شیرین بعد از آن داستانهای عاشقانه که با خسرو پرویز دارد چون خسرو

بدست شیرویه کشته میشود تنها و بی یار و یاور در قصر سلطنتی می ماند. هر لحظه بیم آن دارد که شیرویه بقصاص خون مادر خود مریم که شیرین اورا زهر داده است اورا هلاک کند لکن شیرویه که فریفته جمال شیرین است او را نزد خود میخواند و وعده میدهد که اگر تمکین کند قدرت او را بمراتب بیش از پیش نماید و نفوذ او را در سراسر ایران بسط دهد. در اینجا شیرین داد وفاداری را نسبت بعاشق سابق خود خسرو داده دعوت شیروی خونخوار را رد میکند و او را در میان گروهی از بزرگان ایران ناسزا گفته پدرکش و خائن میخواند و عاقبت بدخمه خسرو رفته در روی پیکر او خود را بهلاکت میرساند. اینجا نیاز از جانب شیروی و امتناع از طرف شیرین است زیرا که در نظر فردوسی شیرویه با اینکه صاحب تاج و تخت است قدری ندارد هم مادر او خارجی است هم خودش بقتل پدر و پادشاه ایران متهم و خطائی را مرتکب شده است که در نظر شاعر بزرگ ایران از آن زشت تر چیزی نیست. از این جهت شیرویه را پست تر از آن میدانند که لایق معاشقه با بانوی ایران باشد. اما داستانهای بهرام گور و دختران دهقانان اگرچه در ردیف حکایات بزرگ شاهنامه قرار نتواند گرفت لکن هر يك صفحه نقاشی مختصر و منقحی است حاکی از هوس رانی این شهر یار ساسانی که شکار آهوان را با شکار آهو چشمان توام کرده و پس از آنکه شبی را در گمنامی و بیچارگی ساختگی از شکار گساة بخانه احد رعیت آمده و مانند شخص عادی دختر یا دختران آنها را خواستگاری میکند بعد از دیدن صبح شکوه و جلال سلطنت را آشکار و تفوق خود را بر عشق و بر معشوق ثابت میکند و آن دختران را که از تبدیل شوهر گمنام پادشاه با احتشام در حیرت تدبوج زنان حرمسرای خود ملحق میکند.

اگر بخواهیم تمام جنبه های عشقی داستانهای شاهنامه را شرح داده و اقسام گوناگون تجلی مهر را در این کتاب بزرگ و بزرگوار بیان کنیم این مقاله گنجایش نداشته و بنوشتن کتابی محتاج خواهیم بود زیرا که در هر مورد باید مقدمات امر را ذکر و احوال به او انان را تمهید نمود تا درست کیفیت معاشقه و خصال اشخاص معلوم گردد بعلاوه باید همه ایات مناسب را عیناً نقل کرد. بنابراین فقط بهمین نکته که اختلاط مفهوم عشق و مفهوم مناعت در نزد شاعر باشد اکتفا می کنیم و با اینکه

عشق که بمعنی دلباختگی است بامناعت که ناشی از ثبات و نیروی دل است ظاهر آزد يك ديگرند اما در مراحل نفسانی و مقامات روحانی که عشق ترجمان آن است اضداد هم باهم موافق توانند شد چنانکه عشق بمعنی محبت است لکن با کینه و بغض و حسد ممزوج تواند گشت (رجوع شود بداستان سیاوش و سودابه) عظمت شاعر در آن است که این قبیل نکات باریک را که از تضاد احوال عمیقۀ نفسانی حاصل میشود بنظم آورد و الا معاشقات ساده که ازدیداری شروع و بعروسی ختم یا بفراقی منجر میگردد درخور نویسندگان متوسط است .

اگر در تیاترهای شکسپیر و کرنی و راسین و غیره دقت شود معلوم میگردد که این استادان روان شناس همه جا عشق را با سایر کیفیات نفسانی از قبیل محبت مادری احترام پدر - حب وطن - وظیفه دوستی - رقابت نژادی - همچشمی زنانه - کینه موروث - احترام پیمان دست بگریبان و ممزوج کرده و این همه آثار بدیع را از تنازع آن احوال استخراج کرده اند. گاهی عشق بر آنها غالب و زمانی از آنها مغلوب است و خواننده در برابر جزر و مد دریای روح انسانی که از میای بمیلی و از تکلیفی بتکلیفی کشیده میشود واقع میگردد .

فردوسی با اینکه قصد تجسم این قبیل احوال را نداشته و نخواسته است داستانهای خود را مناسب نمایش تیاتری تنظیم کند در زیر پرده های بسیار این احوال را کاملا نشان داده است چنانکه از داستان کردویه خواهر بهرام جوینه آشکار است که این بانوی ایرانی چگونه از فرط محبت بشاه و وطن خود با برادر نامدار همیشه در نزاع بود و پس از مرگ او دعوت زناشویی خاقان چین را رد کرده بایران باز آمد . گفتگوهای این زن و وطن پرست با برادر و رفیقار او با خاقان از جمله مواردی است که فردوسی قدری از پرده های سخن را کنار زده و خاق و صفت اشخاص را مشروح تر بیان کرده است از این قبیل موارد در همه جای شاهنامه بسیار است چنانکه پادشاه ضعیف و پهلوان جبان دروغگو و مرد سیاسی با تدبیر و حکیم دانا و شهریار هوس ران عیاش را در شخص کیکاوس و گرگین میلاد و پیران ویسه و بزرگمهر و بهرام گور نشان داده است .